

تکمله:

منطق عقلی جدید
و نظریه‌های سازمانی

نظریه‌های ابزاری	نظریه‌های جوهری
الف) معیارهای زندگی اجتماعی انسان از طریق جامعه تعیین می‌شود.	الف) معیارهای زندگی اجتماعی انسان به وسیله عقل و فطرت او شکل می‌گیرد و فرایند اجتماعی شدن (تطبیق با جامعه) در این میان نقشی ندارد.
ب) اقتصاد در تدوین نظریه‌های ابزاری اصل گرفته می‌شود.	ب) اقتصاد در تدوین نظریه‌های جوهری اصل نیست.
ج) جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها مورد قبول است و تلاش بر آن است که مطالعات و تحقیقات از بعد ارزشی عاری باشند.	ج) جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها عقیده موهومی است و تحقق آن در تحقیقات میسر نیست.
د) روش‌های علوم طبیعی برای مطالعه انسان و جامعه نیز کافی و رسا هستند.	د) مطالعه انسان و جامعه باید روش‌های خاص خود را داشته باشد که لزوماً با روش‌های مطالعه در علوم طبیعی یکی نیست.

با نگاهی کاوشگر به نظریه‌های سازمانی درمی‌یابیم که این نظریه‌ها بر منطقی استوار شده‌اند که سودبخشی، عملی و مفید بودن شاخص اعتبارشان محسوب می‌شود. بدین ترتیب، نظریه‌های سازمانی با تکیه بر **تعقل ابزاری**، که از خصوصیات علوم اجتماعی در غرب است، توصیفی محدود و نارسا از پدیده‌ها به دست می‌دهد و تنها هدف کاربردی و مفید واقع شدن را دنبال می‌کند.

منطق عقلی یا اندیشه‌ای حسابگرانه؟ :

در اعصار کهن منطق عقلی به نیروی درآکه‌ای در درون فرد اطلاق می‌شد که او را قادر می‌ساخت تا میان خوب و بد و درست و نادرست تمیز قائل شود. در آن زمان‌ها تعقل دارای جنبه اخلاقی بود و ماورای ضرورت‌های مادی، بیعتی با معیارهای ارزشی داشت. در دوران معاصر تغییر مفهوم منطق عقلی، خوبی را به صورت عملی بودن، درستی را به معنی مفید بودن و اخلاقی را با معیار نتیجه‌بخش بودن بیان می‌دارد. در قرن اخیر منطق عقلی به مفهومی خاص و به عنوان اندیشه‌های حسابگرانه و فایده طلب مطرح شد. توماس هابز منطق عقلی را به محاسبه نتایج و پیامدهای یک امر تعبیر کرد و برای آن نقشی جزئی و خاص قائل شد به طوری که در عصر حاضر در مقامی متضاد با آمال و عواطف درونی انسانی مطرح شد و ضد تعقل بودن شعار کسانی گشت که داعیه انسان‌گرایی دارند. در حالی که تعقلی که اینان بر ضد آن سخن می‌رانند مفهومی ناقص و مسخ شده است و در برگیرنده مفهوم کلی تعقل نیست.

نظریات ماکس وبر در زمینه منطق عقلی:

در حالی که آدام اسمیت بدون توجه به ناپایداری و موقتی بودن منطق بازار آن را به عنوان اصلی کلی مطرح می‌سازد، ماکس وبر به عنوان شخصیتی نادر و متفکری توانا نظرات ابراز شده در مورد منطق عقلی در جامعه جدید را نمی‌پذیرد و تلاش می‌کند تا مفهوم واقعی تعقل را بیان دارد.

وبر از دو نوع تعقل نام می‌برد: یکی **تعقل ارزشی** و دیگری **تعقل کاربردی**.

(این تقسیم بندی نشان‌دهنده آن است که او بر خلاف سایر معاصرانش، تعقل ابزاری را تنها منطق عقلی نمی‌داند)

وبر **تعقل ابزاری** را تعقلی می‌داند که به **نتایج** نظر دارد و به دنبال بازدهی است. از این رو عقلایی بودن بر راه‌های مقتضی برای نیل به هدف دلالت می‌کند و در بوروکراسی به معنای کارایی است.

اما تعقل ارزشی یا جوهری بدون توجه به نتایج و موفقیت یا شکست عملی، راهنمای انسان در روابط و رفتارهای اوست. بوروکراسی بر اساس تعقل ابزاری شکل گرفته که در متن جوامع بازار مدار، ساختاری موفق است اما این بدان معنا نیست که وبر تنها بر تعقل ابزاری تاکید می‌ورزیده است.

کارل مانهایم و منطق عقلی:

وی تعقل ارزشی یا جوهری را عملی ذهنی می‌داند که با بصیرت و آگاهی روابط بین وقایع را در موقعیت‌های معین آشکار و روشن می‌سازد و به آدمی قدرت قضاوت و داوری می‌بخشد.

مانهایم معتقد است تعقل ابزاری انسان را از توانایی‌های داوری و شناخت محروم می‌سازد و قدرت انتخاب و اختیار را از او سلب می‌کند و بدین جهت در زمینه اخلاقیات ضایعه‌آفرین است.

ماکس هورک‌هایمر و تعقل:

هورک‌هایمر، از اعضای مکتب فرانکفورت، بر این باور است که تعقل در زندگی انسان باید نقشی اخلاقی و ارزشی داشته باشد.

از دیدگاه وی در عصر روشنگری تعقل جوهری کنار نهاده شد و دنیا مکتوبی در نظر گرفته شد که به زبان ریاضی نوشته شده و به این زبان هم قابل مطالعه و بررسی عینی است. ریاضیات معیار درک و فهم دنیاست و آنچه قابل تبیین کمی و عینی نباشد باید به کناری نهاده شود. حقیقت فی‌حد ذاته بی‌معناست، مگر آن که فایده‌ای بر آن مترتب باشد.

جدایی تعقل جوهری از حیات انسان در عصر ما با تغییرات و دگرگونی‌های زبانی نیز همراه بوده است.

هورک‌هایمر در کتاب خود تحت عنوان کسوف تعقل و استدلال (Eclipse of Reason)، بر این نکته اصرار می‌ورزد که بزرگ‌ترین رسالت تعقل و استدلال در عصر ما آن است که ناتوانی و نقص تعقل ابزاری را به عنوان منطق عقلی بیان کند.

یورگن هابرماس و تعقل:

او می‌کوشد علم‌الاجتماعی را بنا نهد که با علوم اجتماعی امروزی، که الگوهای علوم طبیعی را پذیرفته‌اند، متفاوت باشد.

هابرماس از دو نوع عمل نام می‌برد: یکی عمل ابزاری و دیگری عمل مراوده‌ای (ارتباطی).

در عمل ابزاری انسان برده قوانین فنی است و ضوابط عملی به او تحمیل می‌شوند.

اما در عمل مراوده‌ای فرد بدون فشار و اجبارهای خارجی با ارزش‌ها و هنجارهای خود با دیگران ارتباط متقابل برقرار می‌کند.

تعقل از دیدگاه اریک وگلین:

وگلین ۵ قرن اخیر تاریخ غرب را دوران فرهنگ زدایی انسان می‌نامد. از نظر وگلین نظریات ارسطو و افلاطون در مورد جامعه مطلوب و مدینه فاضله، جنبه گذرای تاریخی ندارند و اکنون هم می‌توانیم به عنوان الگویی آرمانی و کلی از آن‌ها استفاده کنیم. البته این بدان معنا

نیست که به صورت جزئی دنباله‌روی آن‌ها باشیم بلکه نظر و گلین آن است که الگوهای مورد نظر این فیلسوفان را به عنوان چارچوب‌های معتبر فرا راه خود قرار دهیم.

به طور خلاصه و گلین در جامعه‌ای که محور اصلی آن تعقل است به دنبال انسان‌هایی است که ارتباط و مرادده‌ای معقول با یکدیگر داشته باشند. او انسان‌هایی را که در جامعه معاصر در تعقل ابزاری تحلیل رفته‌اند و تعقل جوهری را نمی‌شناسند انسان‌هایی مسخ شده می‌داند. او نیز از تعقل جوهری و ارزشی به عنوان اساس اعتلای فرد در جامعه نام می‌برد و فراموشی آن را ضایعه‌ای بزرگ در عصر حاضر قلمداد می‌کند.

وی مسئله عمده جامعه امروز را افزایش قدرت سازمان‌ها در مقابل آزادی انسانی می‌داند.

در جستجوی نظریه‌ای بر اساس تعقل جوهری و ارزشی:

الف) از آنجایی که تعقل جوهری ماهیت تجویزی دارد، نظریه‌های آن نیز جنبه هنجاری (Normative) خواهند داشت. در نظریه‌های جوهری به دنبال آن هستیم که معنای واقعی زندگی معقول را بیابیم در حالی که در نظریه‌های ابزاری پیگیر تطبیق دادن انسان با جامعه صنعتی به عنوان زندگی معقول هستند.

ب) نظریه‌های جوهری در زندگی انسانی سابقه‌ای بس دیرینه دارند و اجزای آن را در افکار و اندیشه‌های علما و فلاسفه به خوبی می‌توانیم پیدا کنیم بنابراین منابع فلسفی و علمی کهن در این زمینه قابل بهره‌برداری بسیارند.

ج) نظریه‌های جوهری یا ارزشی باید حامل جنبه‌های اخلاقی بشری باشند و از این جهت معیار و ضابطه‌ای اساسی و پایدار برای نظم‌بخشی به حیات اجتماعی انسان خواهند بود.

نظریه‌های ابزاری	نظریه‌های جوهری
الف) معیارهای زندگی اجتماعی انسان از طریق جامعه تعیین می‌شود.	الف) معیارهای زندگی اجتماعی انسان به وسیله عقل و فطرت او شکل می‌گیرد و فرایند اجتماعی شدن (تطبیق با جامعه) در این میان نقشی ندارد.
ب) اقتصاد در تدوین نظریه‌های ابزاری اصل گرفته می‌شود.	ب) اقتصاد در تدوین نظریه‌های جوهری اصل نیست.
ج) جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها مورد قبول است و تلاش بر آن است که مطالعات و تحقیقات از بعد ارزشی عاری باشند.	ج) جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها عقیده موهومی است و تحقق آن در تحقیقات میسر نیست.
د) روش‌های علوم طبیعی برای مطالعه انسان و جامعه نیز کافی و رسا هستند.	د) مطالعه انسان و جامعه باید روش‌های خاص خود را داشته باشد که لزوماً با روش‌های مطالعه در علوم طبیعی یکی نیست.

در زمینه رهیافت جوهری به نظریه‌های سازمانی باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

۱- سازمان‌های اقتصادی و صنعتی، جزئی از سازمان‌های کلی در جامعه هستند و نباید آن‌ها را با کل بافت جامعه یکسان بدانیم.

۲- عمل انسان در سازمان‌های اقتصادی و صنعتی امروز تابع قیود رسمی و تعقل ابزاری شده است و در چنین شرایطی از کلیه ظرفیت‌های بالقوه آدمی استفاده نمی‌شود. در نظریه جوهری سازمانی باید در قید و بندهای رسمی تجدید نظر شود و این ضوابط به گونه‌ای طراحی شوند که امکان استفاده از نیروهای بالقوه از روی تمایل و اختیار فراهم آید. در نظریه‌های جوهری سازمانی باید قیودی که برای فعالیت‌های آدمی در نظر گرفته شده اما ضرورتی ندارند حذف شود.

۳- سازمان‌ها باید جایگاهی برای تحقق استعدادهای مختلف انسان در دوران زندگی‌اش باشند.

۴- جایگاه سازمان باید در کل بافت جامعه مشخص شود و با سایر اجزای آن ارتباط داشته باشد.

۵- روابط رسمی و قراردادی سازمان‌های امروزی باید به روابط طبیعی و انسانی و نمادین بدل شوند.

ارتباطات نمادین که واقعیت‌های اجتماعی در زندگی انسان آن‌ها را ایجاد می‌کند، مستقل از قیود رسمی برای افراد قابل درک‌اند و محمل مسائل غیر رسمی چون دوستی، محبت و خیرخواهی هستند. مذهب، هنر، اسطوره و تاریخ هر کدام راهی برای آگاهی و برقرار ساختن ارتباط‌اند.

D L M